«مادر طبیعت» به روایت کرتیس

جیمی لی کرتیس که با مجموعه «هالووین» یکی از ترسناک‌ترین درام‌های دلهره‌آور و ترسناک تاریخ سینما را در کارنامه‌اش ثبت کرده است، در یک فیلم ترسناک تازه بازی می‌کند. این فیلم با نام غیرمتعارف «مادر طبیعت» جلوی دوربین می‌رود، اما آن چه باعث توجه رسانه‌ها با تولید فیلم شده، این نام نیست؛ بلکه رسانه‌ها روی این موضوع حساس شده‌اند که بازیگر قصد دارد خودش آن را کارگردانی کند. کرتیس یکی از نویسندگان فیلمنامه فیلم هم هست. راسل گلدمن که فیلمنامه را با کرتیس می‌نویسد، به جنبه زیست‌محیطی آن اشاره کرده است. خط اصلی داستان فیلم، در ارتباط با تغییرات آب‌وهوایی و صدماتی است که نسل بشر به زمین و محیط‌زیست می‌زند. اما این داستان قرار است با زبانی دلهره‌آور تعریف شود. به گفته کرتیس: «من حالا ۶۱ ساله‌ام و شعارم این است که یا باید الان این کار را انجام دهم یا هیچ‌وقت. در عین حال، چه کسی بهتر از من می‌تواند چنین داستانی را روی پرده سینما به تصویر بکشد؟ امیدوارم حاصل کار، همان چیزی شود که می‌خواهم و تماشاگران هم آن را بپسندند.» /موویز

ریچارد جول درام تازه کلینت ایستوود است که مورد توجه تماشاگران قرار گرفته است

قهرمانی که متهم شد

کلینت ایستوود در چهل و یکمین فیلمش دوباره سراغ یک موضوع واقعی رفته است

کیکاووس زیاری
سینمای جهان

«ریچارد جول» درامی شرح‌حال‌گونه و انتقادی است که نگاهی افشاگرانه به یکی از حوادث تلخ تاریخی آمریکای معاصر دارد. با این حال، انتقادات زیادی هم از سوی منتقدان و جامعه مطبوعاتی آمریکا به این درام انتقادی صورت گرفت. مجموعه بحث‌ها و حرف و حدیث‌هایی که ریچارد جول به راه انداخت، تازه‌ترین ساخته سینمایی کلینت ایستوود کهنسال و همچنان فعال را به صورت یکی از فیلم‌های جنجالی شش ماه اخیر سینما درآورد. شاید برای تماشاگران خارجی ریچارد جول نامی ناشناس و نامانوس باشد. اما برای تماشاگران آمریکایی این نام یادآور یکی از خاطرات تلخ تاریخی به حساب می‌آید. درام ایستوود تلاش کرده نگاهی دقیق به ماجرایی داشته باشد، که نام شخصیت محوری داستان فیلمش را به تیتر یک رسانه‌ها تبدیل و حکم یک بمب خبری را پیدا کرد. کل داستان ریچارد جول (با بازی پل والتر هاوزر)، در یک محدوده کوچک زمانی چند ماهه رخ می‌دهد. اما همین تاریخ مختصر، در زندگی این مامور ساده دولتی تغییری بزرگ را رقم زد.

فیلمنامه فیلم توسط بیلی ری نوشته شده و ایستوود در تمام مراحل نگارش فیلمنامه، دقیقا ناظر کار وی بود. این فیلمنامه با نگاهی به مقاله جنجالی مری برنر در مجله ونیتی فیر و هم چنین کتاب سال ۱۹۹۷ کنت آلکساندر و کوین سالون به نام «مظنون: بمبگذاری المپیکی» نوشته شده است.

محور اصلی داستان ریچارد جول بمبگذاری ۲۷ جولای ۱۹۸۶ پارک کنتینانتال المپیک و ماجراهای بعدی آن است. ریچارد جول که در گارد امنیتی پارک در آتلانتا مشغول به کار بود، در جریان یک کنسرت پرجمعیت موفق به پیدا کردن یک بمب می‌شود. او مقامات پلیس را از این موضوع مطلع کرده و پارک بلافاصله خالی می‌شود.

به نوشته نشریه هالیوود ریپورتر، انفجار بمب باعث کشته‌شدن تعداد اندکی از مردم می‌شود و جول از سوی رسانه‌ها و اهالی شهر لقب یک قهرمان ملی را می‌گیرد. اما چاپ گزارشی از کتی اسکروگز روزنامه‌نگار (با بازی اولیویا وایلد) مبنی بر دست داشتن جول در این بمبگذاری، باعث برعکس شدن سیر ماجراها می‌شود. اسکروگز از طریق دوستانش در اف‌بی‌آی متوجه شده اداره پلیس به جول مظنون است و این موضوع را رسانه‌ای می‌کند. جول هرگونه دست داشتن در ماجرا را رد کرده و می‌گوید به اشتباه متهم شده است.

واتسون بریانت وکیل دعاوی (با بازی سام راکول) دفاع از جول را به‌عهده می‌گیرد و کارزاری علیه اف‌بی‌آی و اسکروگز به راه می‌اندازد. تام شاو افسر عالی‌رتبه اداره پلیس (با بازی جان هم) تلاش سختی می‌کند تا از جول اعتراف بگیرد، اما موفق نمی‌شود. توجهی که رسانه‌ها به موضوع نشان می‌دهند، زندگی ریچارد و مادرش باربارا (کتی بیتس) را دچار آشفتگی می‌کند. در پایان ماجرا، بی‌گناهی جول اعلام و از او رفع اتهام می‌شود. اما سایه این اتهام همچنان دامن او را گرفته است و رها نمی‌کند.

بسیاری از منتقدان سینمایی درام اجتماعی ایستوود را تحسین کردند و به ویژه از بازی خوب بیتس و هاوزر نوشتند. منتقدان نشنال بورد آو ریویو ریچارد جول را به عنوان یکی از ده فیلم برتر سال انتخاب کردند. خود فیلم هم در چند رشته نامزد دریافت جایزه شد. اما با این حال، نوع نگاه کارگردان به رسانه‌های گروهی و خبرنگاران چیزی بود که مورد انتقاد عمومی قرار گرفت. حتی برخی از هم سویی نگاه ایستوود با ترامپ رئیس جمهور آمریکا گفتند و بر این عقیده بودند که فیلمساز در حال توجیه کردن نوع نگاه رئیس جمهور به رسانه‌های گروهی است.

در همین رابطه، انتقادات زیادی به نوع ترسیم چهره کتی اسکروگز صورت گرفت. با توجه به مرگ این روزنامه‌نگار در سال ۲۰۰۱ (که به دلیل افسردگی قرص می‌خورد و بالاخره اوردوز کرد و مرد)، دیدگاه عمومی این بود که ایستوود به این خانم جفا و یک طرفه ماجراها را روایت کرده است. بحث تولید ریچارد جول در سال ۲۰۱۴ مطرح شد. آن زمان لیوناردو دی‌کاپریو و جونا هیل، امتیاز ساخت فیلمی سینمایی درباره جول را خریداری کردند. کمپانی برادران وارنر که نزدیکی زیادی به دی‌کاپریو و شرکت فیلمسازی‌اش دارد، وظیفه تولید فیلم را به‌عهده گرفت. در ابتدا قرار بر این بود که دی‌کاپریو نقش وکیل داستان را بازی کند و هیل هم ریچارد جول داستان باشد. پل گرینگراس که برای درام‌های بحث‌انگیز سیاسی‌اش معروف است، به عنوان کارگردان فیلم انتخاب شد.

دیوید او راسل و عذرا ادلمان هم تمایل زیادی برای قرار گرفتن در پشت دوربین این فیلم داشتند. اما بالاخره و به دلایلی که معلوم نیست، سر و کله ایستوود پیدا شد و در اوایل سال ۲۰۱۹ همزمان با اعلام رسمی خبر تولید فیلم، او به عنوان کارگردان فیلم معرفی شد.

همین زمان گفته شد دی‌کاپریو و هیل به عنوان بازیگر با ریچارد جول همکاری نخواهند داشت، اما همچنان از تهیه‌کنندگانش هستند. زمان پیش تولید فیلم، نیکلاس کیج رفت و آمد زیادی به کمپانی برادران وارنر داشت. نزدیکان به کمپانی گفتند قرار بود نقشی در فیلم داشته باشد. اما مذاکرات بین طرفین به نتیجه نرسید و هیچ‌وقت هم معلوم نشد کیج قرار بود نقش کدام شخصیت داستان را بازی کند. دوران فیلمبرداری ریچارد جول با یک آتش‌سوزی بزرگ در داخل استودیوی برادران وارنر همراه شد. ایستوود در برنامه تلویزیونی الن دجنرس در این باره حرف زد و گفت با وجود آتش‌سوزی، او کار فیلمبرداری را متوقف نکرد. جنجال بر سر نوع به تصویر کشیدن اسکروگز، مدیر مسؤول روزنامه آتلانتا ژورنال کانستیتوشن (که اسکروگز در آنجا کار می‌کرد) را وادار به نوشتن نامه‌ای سرگشاده برای ایستوود کرد. او در این نامه رسما نوشت که کارگردان تصویری دروغین و غیرواقعی از اسکروگز را به نمایش گذاشته است.

مدیر مسؤول روزنامه از این هم فراتر رفت و گفت فیلم ایستوود تلاش دارد کار و فعالیت روزنامه‌نگاران زن را زیر سؤال برده و آنها را به عنوان موجوداتی کم عقل نشان می‌دهد که برای کسب اخبار و اطلاعات حاضرند دست به کارها و راه‌هایی غیرمعقول بزنند. در شرایطی که جنبش من هم به دنبال دفاع از حقوق اجتماعی زنان است، فیلم ایستوود در نقطه مقابل این جنبش قرار می‌گیرد.

نکته جالب این است که روزنامه‌نگاری اعلام کرد ایستوود در فیلمش در همان راهی گام برمی‌دارد که در پی محکوم کردن آن است. فیلم ایستوود به دنبال آن است که ترور شخصیتی ریچارد جول را محکوم کند و در همان زمان، همین کار را با شخصیت کتی اسکروگز کرده و دست به ترور شخصیت او می‌زند.

ریچارد جول در اکران عمومی هم موفقیتی به دست نیاورد. فیلم با هزینه تولید ۴۵ میلیون دلاری خود، افتتاحیه‌ای ۵ میلیون دلاری داشت. همان زمان تحلیلگران اقتصادی سینما، صحبت از شکست تجاری فیلم کردند.

فروش کلی ریچارد جول در سینماهای آمریکای شمالی حدود ۲۲ میلیون دلار بود و تقریبا همین قدر هم در بقیه کشورهای دنیا فروش کرد. اما فروش کلی جهانی ۴۴ میلیون دلاری فیلم، پاسخگوی هزینه تولید آن نشد و لقب کاری کم فروش را گرفت و در جدول گیشه نمایش شکست تجاری خورد.

وحدت رویه

منتقدان سینمایی با اشاره به چهار فیلم آخری که کلینت ایستوود ساخته، روی این نکته تاکید می‌کنند که او یک موضوع و سوژه را گرفته و هر بار به شکلی متفاوت و در قالبی دگرگون به نمایش می‌گذارد. به باور آنها، از این نظر فیلمساز به نوعی وحدت رویه در سبک کاری‌اش رسیده است. ایستوود تا به حال ۴۱ فیلم بلند سینمایی را کارگردانی کرده است، اما چهارتای آخر آن شباهت‌های زیادی با هم دارند. روایت‌های ایستوود از چهار داستان این فیلم‌ها، بسیار نزدیک به هم هستند.

در حقیقت، تاکید هر چهار داستان فیلم‌های «تک تیرانداز آمریکایی»، «سالی»، «قطار ۱۵:۱۷ به پاریس» و همین ریچارد جول، روی آدم‌هایی معمولی است که بعد از قرار گرفتن در یک موقعیت ویژه، دست به کارهایی استثنایی و غیرعادی می‌زنند. در ابتدا آنها برای کار خود مورد تشویق قرار گرفته، اما در ادامه برای همان کار قهرمانانه مورد نکوهش و پرسش قرار می‌گیرند. بررسی دقیق کاری که این افراد انجام داده‌اند، روایت داستان را جلو برده و پرسش‌هایی را درباره واقعیت اقدام آنها مطرح می‌کند.

از این نظر، داستان ریچارد جول شباهت بسیار زیاد و عجیبی با داستان سالی (با بازی تام هنکس در نقش خلبان زبردست و قهرمانی که هواپیمای مسافربری معیوب خود را به سلامت به زمین نشانده و جان مسافران را نجات می‌دهد) دارد. منتقدان، ریچارد جول را فیلمی انتقادی علیه اداره و نیروی پلیس می‌دانند. ایستوود در این فیلم حمله تندی به حافظان نظم و مجریان قانون می‌کند. در داستان فیلم، اف‌بی‌آی که نتوانست مشکل بمبگذاری در یک پارک تفریحی بزرگ را حل کند، برای خلاصی از آن تصمیم به قربانی‌سازی می‌گیرد و قربانی بخت برگشته هم کسی نیست جز آن که ماجرای بمبگذاری را افشا کرده

است. تصویری که فیلمساز از ماموران پلیس (به‌ویژه فرمانده عملیات با بازی جان هم) به دست می‌دهد، آدم‌هایی تندخو و سخت هستند که فاقد هرگونه ظرافت و همراهی هستند و خودشان را در رابطه با همه چیز محق می‌دانند. البته برعکس دیگر شخصیت‌های داستان فیلم که برگرفته از آدم‌های واقعی هستند، شخصیت این پلیس ساخته و پرداخته ذهن فیلمساز است و در عالم واقعیت چنین کسی وجود خارجی نداشته است. این شخصیت براساس شخصیت چند مامور پلیسی که درگیر پرونده بمبگذاری بودند، خلق شده است.

ایستوود در جریان نمایش اتفاقی که برای شخصیت اصلی داستانش به وجود می‌آید و او از یک قهرمان تبدیل به یک متهم می‌شود، اصرار دارد روی زوال اعتماد عمومی (و البته خود ریچارد جول) به مجریان قانون و اداره پلیس تاکید کند. در ابتدای فیلم، ریچارد جول به صورت کسی نشان داده می‌شود که بسیار پایبند قانون است و علاقه و ارادت خاصی به ماموران پلیس دارد. حتی همین اعتماد است که باعث می‌شود همکاری بسیار نزدیکی با آنان کرده و در جاهایی خواسته‌های آنان را تامین کند. اما با پیشرفت داستان، این اعتماد کاملا از بین می‌رود. با سلب اطمینان ریچارد جول، تماشاچی هم همراه او از اداره پلیس سلب اطمینان می‌کند. منتقدان با توجه به وحدت رویه اخیر داستان فیلم‌های ایستوود، به او پیشنهاد کرده‌اند در چهل و دومین فیلمش وارد یک وادی تازه شود.

قصه وارونگی

در تاریخ سینما تعداد اندکی فیلم سینمایی از هنر وارونگی استفاده کرده است. در این شیوه کار، فیلمنامه ذهن تماشاچی را به سمت پذیرش یک موضوع می‌برد و مدتی بعد، با غبارزدایی از آن موضوعی وارونه و برعکس را به او ارائه می‌کند. «همشهری کین» اورسن ولز سرآمد این گونه فیلم‌هاست.

در این فیلم ابتدا تصویری مثبت از شخصیت محوری داستان به تماشاچی ارائه می‌شود، اما با پیشرفت داستان و حضور شخصیت‌های دیگر در آن، ورق برمی‌گردد و تصویری متفاوت و متضاد از آن شخصیت محوری به نمایش درمی‌آید.

آکیرا کوروساوا هم در «راشومون» خود، چند روایت متفاوت از یک داستان را ارائه می‌کند و تماشاچی را در انتخاب پایانی برای آن، در شک و تردید قرار می‌دهد. در «شب‌های کابیریا» هم فدریکو فلینی چنین بازی فریبنده‌ای با بیننده خود به راه می‌اندازد.

ریچارد جول ایستوود هم در همین مایه‌ها عمل می‌کند. او ابتدا تصویر یک قهرمان را از شخصیت اصلی فیلمش در معرض دید تماشاچی قرار می‌دهد، اما خیلی زود به واسطه حضور ماموران پلیس این تصویر را به چالش می‌کشد.

در سینمای ایران به دلیل ضعف فیلمنامه (که متاسفانه مشکل اصلی بسیاری از محصولات و تولیدات سینمایی است)، فیلم‌های سینمایی از تنوع سوژه رنج می‌برند. به همین دلیل، این فیلم‌ها توان و امکان بازی با تماشاچی و سردرگم کردن آن ندارند.

در همین رابطه، پیدا کردن فیلمی که از عنصر وارونگی بهره ببرد در تولیدات ایرانی بسیار اندک است. این در حالی است که با نگاهی منصفانه به تولیدات بین‌المللی هم می‌توان این ضعف و کمبود را در داستان فیلم‌ها دید.

در حقیقت، برای فیلمنامه‌نویسان پیدا کردن داستانی که بتوان با کمک آن دست به خلق وارونگی زد، کاری سخت و دشوار است.

با این وجود، سینمای ایران در دوران بعد از انقلاب فیلم مطرحی دارد که استفاده خوب و درستی از هنر وارونگی کرده است. محمدعلی سجادی در اولین ساخته بلند سینمایی خود «بازجویی یک جنایت»، به‌خوبی داستانی وارونه را انتخاب و در معرض دید بیننده کنجکاو قرار می‌دهد. داستان فیلم درباره یک سرمایه‌دار سنتی است که جسدش پیدا می‌شود.

روایت اطرافیان مرد، تصویری مهربان، موجه و خوب از او ارائه می‌دهد. اما با پیشرفت داستان و حضور بقیه آدم‌هایی که با این مرد سروکار داشته‌اند، روایتی متفاوت و وارونه از او را به تصویر می‌کشد.

منتقدان سینمایی که درام دلهره‌آور و پلیسی سجادی را پسندیدند، از آن به عنوان یکی از محصولات سالم و ممتاز بعد از انقلاب اسم می‌برند. البته آنها به شباهت‌های روایتی فیلم با همشهری کین هم اشاره کرده‌اند.